

صاحب بن عباد و زبان فارسی

دکتر اسحاق طغیانی

ابوالقاسم اسماعیل بن عباد (ف ۳۸۵ ق.) از دانشمندان روشنفکر و وزیران صاحب نام در عصر آل بویه است که به سبب مصاحبت با «ابن عمید» یا «مؤید الدوله دیلمی»، به او صاحب می‌گفتند.^۱

او در علم و ادب و سیاست مقام والا داشت و به شهرسازی و آبادانی توجه نشان می‌داد و از این جهت در زمان حیات خود شدیداً مورد توجه امیران علم‌دوست و ادب‌پرور آل بویه چون: مؤیدالدوله، فخرالدوله و عضدالدوله بود. وی با ادبا معاشر و مأنوس بود و همانند استادش ابن عمید، کتابخانه بزرگی فراهم کرده بود که چهارصد بار شتر کتاب داشت.^۲

ویژگی برجسته صاحب توجه شدید به شعر و ادب عربی و علاقه به سجع‌گویی بود و سجع او در مورد قاضی قم که موجب برکناری او شد، معروف است، آنجا که گفت: ایهاالقاضی بقم قد عزلناک فقم.^۳ او تألیفات فراوانی در علوم ادبی فراهم کرد که اهم آنها کتاب المحيط، از امهات کتب لغت عرب است که از تبخرو در این زمینه حکایت می‌کند.

این ویژگی یعنی توجه به علم و ادب عربی باعث شده است که صاحب از طرف

۱. معجم‌الادباء، ج ۱، ص ۲۹۲. ۲. صاحب بن عباد، ص ۱۷۳، تاریخ مردم ایران، ص ۴۶۶.

۳. مثالب الوزیرین، ص ۱۰۴.

دوستداران و محققان زبان و ادبیات فارسی، مورد انتقاد قرار گیرد و به عنوان مدافع سرسخت زبان و ادبیات عربی و کم لطف نسبت به زبان و ادب فارسی، شماتت گردد، آن چنان که در مورد وی و اوضاع فرهنگی روزگارش گفته‌اند: «... در ری و عراق دیالمه غالباً مروّج ادب تازی بودند. درگاه ابن عمید و صاحب بن عباد مجمع شعرا و ادبای عربی زبان و عربی گوی آن عصر بود. از این صاحب بن عباد حتی نقل می‌شد که گفته بود هیچ‌کس فارس را بر عرب ترجیح نمی‌دهد، جز آنکه عرقی از مجوسیت در او باشد. پیداست که در دستگاه چنین وزیری شعر و ادب پارسی نمی‌تواند ترویج شود»^۱. و البته این خصوصیت مختص صاحب نیست و در حقیقت ویژگی اکثر علمای عصر اوست که در شرایط خاص آن زمان و به خصوص در محیط امیران آل بویه، از کثرت توجه به ادب و لغت عربی، به ترویج شعر و ادب پارسی نپرداختند و در مجموع در قلمرو آنها، زبان و ادب دری چندان رواج پیدا نکرد و بازار شعر و سخن در این ایام در غزنه و خراسان بود.^۲

اگرچه واقعیت‌های تاریخی تا حدود زیادی این قبیل نظرات را تأیید می‌کند، اما در این مورد مطالب پوشیده یا آشکاری هست که بیان آنها می‌تواند در تبیین بهتر شرایط علمی، ادبی و فرهنگی آن دوران مؤثر باشد.

می‌دانیم که عصر آل بویه و به طور کلی قرن چهارم هجری، از نظر وسعت و رواج علم و ادب و فرهنگ، از ممتازترین دوره‌های اسلامی به شمار می‌رود و گذشته از علوم دینی عموم رشته‌های علمی از قبیل: فنون ریاضی، نجوم، پزشکی، فلسفه و علوم ادبی در نهایت رونق و رواج بوده است.^۳ علاوه بر وزیران عالم و دانشمند، امرای آل بویه نیز فرهنگ دوست و عالم پرور بودند و برخی چون عضدالدوله در شمار دانشمندان زمان خود محسوب می‌شدند و در علوم ادبی و ریاضی تبحر داشتند. عضدالدوله کتابخانه عظیمی داشت و مجالس علمی تشکیل می‌داد.^۴ بقیه امرای آل بویه هم - البته نه مانند عضدالدوله - به علم و ادب توجه داشتند و در مجموع شرایطی فراهم شده بود تا اکثر شهرهای مهم آن زمان چون: ری، اصفهان، بغداد، شیراز و ... کانون‌های پرورش علم و

۱. از گذشته ادبی ایران، ص ۲۲۷.

۲. همان مأخذ، ص ۲۲۸.

۳. بیتیمه‌الدهر، ص ۲۲۳.

۴. احسن‌النقاسیم، ص ۴۴۹-۴۵۱؛ مثالب‌الوزیرین، ص ۲۰۲.

ادب گردد و از این رهگذر هزاران مدرسه و مرکز علمی و کتابخانه دایر و تعداد کثیری عالم و دانشمند در آنها تربیت شود. نگاهی به وضعیت کتاب و کتابخانه‌های این دوره به تنهایی می‌تواند گویای موقعیت ممتاز و شکوفای علم و ادب و پیشرفت فرهنگ و تمدن در آن روزگار باشد. در این زمان برپایی کتابخانه‌ها و تألیف کتب، نه تنها در میان عالمان رشته‌های گوناگون رایج بود، بلکه همان‌گونه که ذکر شد، فرمانروایان و وزیران آنها با امکانات گسترده خود، ضمن جذب عالمان و اندیشمندان به دربارهای خود، کتاب و کتابخانه را نیز رونق می‌بخشیدند. عضدالدوله در قصر خود در شیراز، کتابخانه بزرگی داشت که به گزارش مقدسی تمام کتاب‌های موجود آن زمان را می‌شد در آن یافت و کتابخانه فرزند معزالدوله نیز در بصره در شمار این قبیل کتابخانه‌ها بوده است.^۱

از کتابخانه‌های معروف آن روزگار باید از کتابخانه بزرگ صاحب بن عباد در ری نام برد که دویست و شش هزار جلد کتاب داشت و وقتی محمود غزنوی در سال ۴۲۰ به ری لشکر کشید، بسیاری از این کتاب‌ها را که از آثار مهم فلسفی و کلامی شیعی بود، از میان برد.^۲

کتابخانه‌های بزرگ دیگر، از جمله کتابخانه ابن عمید که ابن مسکویه خازن آن بود و دارالعلم‌های شاپور بن اردشیر، وزیر بهاءالدوله و شریف رضی و امثال آنها نیز از این دست بوده است.^۳

این پیشرفت فوق‌العاده در حقیقت ادامه آن نهضت تمدن اسلامی بود که از قرون دوم و سوم هجری آغاز شده و در این دوران به قله‌های شکوفایی و اعتلای خود رسیده بود و البته منحصر به آل بویه و قلمرو آنها هم نمی‌شد و قلمرو سلسله‌های دیگر نظیر: سامانیان، صفاریان، آل زیار و غزنویان را نیز در بر می‌گرفت.

در این زمینه آنچه قابل تأمل و توجه است و به هیچ وجه نمی‌توان از آن چشم پوشید، موقعیت ممتاز زبان عربی در این دوران است که به عنوان زبان علمی و دینی، کاربردی گسترده داشت و از جانب تمام دانشمندان آن زمان و امیران حکومت‌های مختلف در قلمروهای متفاوت، به شدت مورد توجه بود، به طوری که حاکمان آل بویه و وزیران آنها

۱. احسن‌التقاسیم، ص ۴۴۹؛ تجارب الامم، ص ۲۴۴.

۲. تاریخ تمدن اسلامی، ص ۲۳۶؛ معجم‌الادباء، ج ۲، ص ۳۱۵.

۳. تاریخ تمدن اسلامی، ص ۶۶۶.

مراکز حکمرانی خود و دیگر شهرهای بزرگ را به کانون‌های ترویج فرهنگ اسلامی و زبان عربی تبدیل کردند. برخلاف سامانیان که به ترویج زبان فارسی علاقه نشان می‌دادند و نسبت به شعر و ادب فارسی چندان توجهی نداشتند. دست کم سه تن از امیران آل بویه به زبان عربی شعر می‌سرودند که نامدارترین آنها عضدالدوله است. وی خود از علمای عربیت محسوب می‌شد و با منتبّی شاعر معروف عرب مأنوس بود و با همه به عربی تکلم می‌کرد حتی با خواص خود.

توجه به زبان عربی در این عصر آن چنان بود که عربی حرف زدن و نوشتن یکی از نشانه‌های پیشرفت و کمال اجتماعی محسوب می‌شد. از این جهت در این دوره رجال و اعیان ایرانی، زبان عربی را با تمامی فصاحت و بلاغت تکلم می‌کردند و می‌نوشتند و بعضاً از ادبا و دانشمندان بزرگ و استادان زبان عربی به حساب می‌آمدند. رسائل صاحب بن عباد جزو بهترین نمونه‌های نثر عربی محسوب می‌شود و ابن عمید در کتابت به زبان عربی به قدری مشهور بود که گفته‌اند کتابت عربی به او خاتمه یافته است. ابواسحاق صابی، از دیگر فضلائی نامی دربار آل بویه است که به همراه صاحب بن عباد در فصاحت عربی ضرب‌المثل بود. مردم در مقام مبالغه در فصاحت افراد می‌گفتند: «ابلیغ من الصادین» یعنی شیواتر از صاحب و صابی.^۱ هم‌چنین لازم به یادآوری است که مفصل‌ترین اثر ادبی در نوع خود، یعنی الاغانی ابوالفرج اصفهانی در این زمان تألیف شد.

این نمونه‌ها گوشه بسیار کوچکی است از آن موقعیت عالی و فراگیری که در آن دوران نصیب زبان و فرهنگ عربی شده و منزلت آن در عرصه حکومت امیران آل بویه به اوج رسیده بود و اگر چه زبان و ادبیات فارسی نیز کمی مطرح بود و کسانی چون منطقی و غضایری و بندار رازی بودند که به فارسی شعر بگویند، اما این زبان عربی بود که همه‌جا خصوصاً در مجامع فرهنگی، دینی، علمی و سیاسی حرف اول را می‌زد و مؤلفین آثار علمی و مورّخین بزرگ که اکثراً ایرانی نژاد بودند، به زبان عربی می‌نوشتند.^۲

۱. تاریخ سیستان، ص ۹۰.

۲. آل بویه و اوضاع زمان ایشان، صص ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۴، ۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۸، ۷۷، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۷۱، ۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۶۶، ۶۵، ۶۴، ۶۳، ۶۲، ۶۱، ۶۰، ۵۹، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۵۵، ۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۳۶، ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸، ۲۷، ۲۶، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱.

همان‌طور که ذکر شد، در این دوره این موقعیت ممتاز زبان عربی در قلمرو سلسله‌های دیگر نیز وجود داشت و به‌خصوص سامانیان که به اقتضای مصالح سیاسی برای زبان فارسی اهمیت قائل بودند^۱، در دایره حکمرانی خود شهرهایی چون بخارا و بلخ و مرو و نیشابور را جزء درخشانده‌ترین مراکز ادبیات عرب درآورده بودند.^۲ در این دوران، بی‌توجهی کسانی چون یعقوب لیث را هم نسبت به زبان عربی، باید بیشتر از جهت بی‌اطلاعی یا کم‌اطلاعی آنها از زبان و ادبیات عربی قلمداد کرد، تا علاقه آنها به زبان فارسی.

در هر صورت در این جا این سوال مطرح است که چرا زبان و ادبیات فارسی در خراسان و نواحی شرق از جمله در قلمرو سامانیان و غزنویان پیشرفت کرد، اما در نواحی مرکزی و غرب و جنوب غربی، یعنی قلمرو آل بویه، موقعیت مشابه را کسب نکرد.

ممکن است علت این امر، یعنی ظاهر نشدن شعر و نثر دری را در نواحی مرکزی و غربی پیش از ظهور ادب دری در خراسان، مجاورت این نواحی با بغداد، مرکز خلافت اسلامی که از مراکز مهم نشر فرهنگ اسلام و عرب بود، تلقی کرد که البته ارتباط امیران آل بویه با خلفا و به‌خصوص حضور مؤثر آنان در بغداد، بعد از قدرت گرفتن، این نظر را تقویت می‌نماید. اما باید دانست که در این دوره «نواحی شرقی مانند خراسان و سیستان نیز تحت نفوذ خلفا بود و دیری رنگ عربی به خود گرفته بود و ادبای آن سامان در سرودن شعر و تألیف کتاب به زبان عربی، دست کمی از بلاد غربی و مرکزی نداشتند و شکی نیست که توجه سامانیان و بعضی از صفاریان و غزنویان به شعر عربی کمتر از توجه آل بویه و صاحب بن عباد و شمس‌المعالی نبوده است.»^۳

با این حال می‌بینیم که شعر و نثر دری در خراسان پا می‌گیرد و رشد می‌کند و در همان حال در نواحی مرکزی و غربی از آن خبری نیست و اگر هم به ندرت دیده شود، به زبان طبری یا پهلوی است، مگر در اواخر دوره که به سبب فتوحات سلاطین سامانی و غزنوی و سلجوقی، ادب و فرهنگ خراسان نیز در آن نواحی راه پیدا کرد. پس علت

۱. از گذشته ادبی ایران، ص ۳۱۹.

۲. چند تن از خاورشناسان فرانسوی، ص ۲۵۹.

۳. سبک‌شناسی، ج ۱، ص ۲۳.

اساسی را باید در جایی دیگر جستجو کرد.

خلاصه سخن مرحوم محمدتقی بهار در این باره چنین است:

در آن زمان زبان مردم خراسان و مشرق ایران و بلخ و بخارا زبان دری بود و شواهد نشان می‌دهد که این زبان از قدیم‌الایام زبان آن دیار بوده است و در عصر مورد بحث در نواحی شرقی ایران در مراحل کمال و پختگی بوده است.

از جمله این شواهد به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد:

الف - غالب عبارات نقل شده از «شاهان ساسانی» در متون تاریخی این دوران به زبان دری است.

ب - قدیمی‌ترین کتب فارسی که از دوره اسلامی به دست ما رسیده، مانند: مقدمه شاهنامه ابومنصوری و تاریخ بلعمی، به زبان فصیح و پخته نگاشته شده است و از کالاهای فرهنگ و ادب خراسان به شمار می‌روند و از استحکام ترکیبات مسلم است که نثر آنها قدیم و پرورش یافته قرن‌های دور و دراز است.

ج - ظهور نظم و نثر دری که آثار رودکی، شهید بلخی، فردوسی و بلعمی و تاریخ سیستان نمونه زیبای آن است، می‌رساند که این زبان یعنی زبان دری، لهجه خاص مردم خراسان، ماوراءالنهر، نیمروز و زابلستان بوده است و مردم مغرب و مرکز و شمال جنوب غربی ایران، که تا دیری جز به پهلوی یا طبری سخن نمی‌گفتند، بعد از نشر آثار ادبی دری از خراسان به آن نواحی بود که از این شیوه پیروی کردند.

د - بازمانده لهجه‌های شرقی نشان می‌دهد که زبان نواحی خراسان و شرق ایران دری بوده است و نواحی غربی و شمال و مرکز، پهلوی.

با این تفصیل روشن می‌گردد که ظهور نظم و نثر و ادبیات دری در این زمان، در نواحی شرقی، امری طبیعی بوده و به جهت قدمت، ریشه‌دار بودن و رسیدن به مراحل پختگی و کمال، موجب پیدایش شاعران و نویسندگان فرهیخته و آثار فصیح و جزیل آنان شده است و متقابلاً در نواحی غربی و مرکزی چون خاستگاه و پایگاه مناسبی نداشته، نتوانسته است تا مدت‌ها حضور مؤثر داشته باشد.

در این میان زبان عربی در نواحی شرقی و غربی به طور یکسان حضور داشت. اما در شرق و خراسان به همان میزان که زبان و ادب دری اظهار وجود می‌کرد، از پیشرفت و

تأثیرش کاسته می‌شد و در غرب و نواحی مرکزی، به جهت عدم وجود زبان قوی و پخته، تأثیر و گسترشی به مراتب بیشتر داشت. از این رو می‌بینیم که در نواحی شرقی زبان دری و عربی دوش به دوش هم حرکت می‌کنند. اما در نواحی غربی و مرکزی زبان‌ها و لهجه‌های پهلوی، طبری و رازی به مرور زمان در مقابل زبان قدرتمند و پرمایه عربی رنگ می‌بازند.

بنابر آنچه گذشت به نظر می‌رسد انتقاد از صاحب بن عباد و امثال او، از این جهت که چرا به زبان و ادب فارسی بی‌توجه یا کم‌توجه بوده و بیشتر به زبان و ادب عرب می‌پرداخته‌اند، چندان مورد نداشته باشد. چون واضح است که در زمان او با شرایطی که ایجاد شده و تفصیل آن گذشت، موقعیتی دیگر جز آنچه واقع شد، برای زبان و ادبیات فارسی و عربی ایجاد نمی‌شد.

با این حال در این دوران اکثر امیران، وزیران و رجال دانشمند آل بویه، زبان عربی را به فارسی ترجیح می‌دادند و زبان عربی زبان محافل علمی، سیاسی و دینی محسوب می‌شد. اما این‌گونه نبود که زبان و ادب پارسی به کل فراموش شود و کم و بیش به این زبان و ادبیات آن توجه می‌شد. در این زمان شاعران معروفی چون: غضایری رازی، منطقی رازی، بندار رازی، ابوعبدالله جنیدی، بختیاری اهوازی و حکیم میسری به فارسی شعر می‌گفتند و دانشمندانی نظیر ابن سینا برخی از آثار خود را به زبان فارسی می‌نگاشتند.^۱ هم‌چنین آثار متعددی که غالباً به صورت ترجمه است، رواج پیدا کرد که از ثروت‌های گران‌بهای زبان فارسی محسوب می‌شود. حتی همین صاحب بن عباد که مخالفت او با زبان فارسی معروف است، گاهی فارسی حرف می‌زد و شعرا به فارسی هم او را مدح می‌کردند. او دیوان‌های شاعران فارسی زبان آن روزگار از جمله: منطقی رازی را بسیار مطالعه می‌کرد و اشعار فارسی زیادی هم از حفظ داشت.^۲ خسروی سرخسی شاعر پارسی‌گوی، از او وظیفه سالیانه می‌گرفت^۳ و به گفته خودش در آن روزگار صد هزار قصیده به زبان عربی و فارسی در مدحش گفته بودند^۴ و همین مقدار

۱. سبک‌شناسی، ج ۱، صص ۴۹۷، ۴۹۸.

۲. مثالب الوزیرین، صص ۴۹، ۱۰۴؛ معجم‌الادباء، ج ۶، صص ۲۶۳؛ تاریخ ادبیات ایران، صص ۱۲۳۰.

۳. سخن و سخنوران، صص ۲۲. ۴. معجم‌الادباء، ج ۶، صص ۲۶۳.

می‌رساند، برخلاف آنچه که گفته‌اند، میانه‌اش با زبان فارسی نه تنها بد نبوده، بلکه خوب هم بوده است.

کتابشناسی

- آل بویه و اوضاع زمان ایشان...، علی اصغر فقیهی، تهران، صبا، ۱۳۵۷.
- احسن التّقاسیم، محمد بن احمد مقدّسی، محمد محزوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۹۸۷.
- از گذشته ادبی ایران، عبدالحسین زرّین کوب، تهران، الهدی، ۱۳۷۵.
- تاریخ ادبیات ایران، یان ریپکا و دیگران، ترجمه کیخسرو کشاورزی، انتشارات گوتنبرگ و جاویدان خرد، ۱۳۷۰.
- تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهر کلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۶.
- تاریخ سیستان، به تصحیح محمدتقی بهار، تهران، خاور، ۱۳۱۴.
- تاریخ مردم ایران، عبدالحسین زرّین کوب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- تجارب الامم، احمد بن محمد ابن مسکویه، ترجمه علینقی منزوی، تهران، توس، ۱۳۷۶.
- چند تن از خاورشناسان فرانسوی، ترجمه عیسی بهنام، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.
- سبک‌شناسی، محمدتقی بهار، ج اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۹.
- سخن و سخنوران، بدیع الزّمان فروزانفر، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۰.
- صاحب بن عباد، بهمنیار، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۴.
- عصر زرّین فرهنگ ایران، ریچارد نلسون فرای، مترجم مسعود رجب‌نیا، تهران، سروش، ۱۳۵۸.
- لباب الالباب، محمد بن محمد عوفی، تهران، براون، ۱۳۶۱.
- مثالب الوزیرین، ابو حیان توحیدی، ابراهیم الکیلانی، دمشق، دارالفکر، ۱۹۶۱.

معجم الادباء، یاقوت حموی، ج ۲ و ۶، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱.
یتیمه الدهر، عبدالملک بن محمد ثعالبی، ج ۳، مفید محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه،
۱۹۸۳.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی